

کاوشی از منظر مکتب تحلیل

تحول گفتمان سیاسی و پویایی در الگوی کنش سیاست خارجی ایران

نورمحمد نوروزی

مقدمه

در جهت ضدیت و ستیز با هنجارها و نهادهای جامعه بین‌المللی مستقر و ساختار قدرت حاکم بر آن تغییر مسیر داد. جهت‌گیری‌ای که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به منظور صورت‌بندی و عرضه این تغییر گرایش تمهید گردید، در قالب عبارت «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بازنمایی می‌شود. در واقع انگاره «نه شرقی، نه غربی» به تظاهر و تجلی الگوی کنش سیاست خارجی معینی مبدل شد که ترجمان تغییرات و تحولات سیاسی و اهداف و آرمانهای منبعث از انقلاب اسلامی، در سطح بین‌المللی، به‌شمار می‌آید.

درآمیختگی الگوی کنش سیاست خارجی مبتنی بر انگاره «نه شرقی، نه غربی» و آثار و

انقلاب اسلامی ایران به موازات دگرگونیهای وسیع و دامنه‌داری که در ابعاد مختلف حیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی معاصر پدید آورد، سیاست خارجی کشور را نیز دستخوش تحولاتی ژرف و بنیادین ساخت. به عبارت بهتر، حدوث تغییرات اساسی در صحنه سیاست داخلی جامعه، در سیاست خارجی نیز بازتاب یافته و به صورت نوعی گسست و گونه‌ای جابجایی پارادایمی در الگوی کنش سیاست خارجی ترجمه شد. به گونه‌ای که الگوی کنش غالب از گرایش به اتحاد و ائتلاف با غرب به سمت ائتلاف زدایی و کناره‌گیری از هم‌پیمانی با قدرتهای غربی، به ویژه ایالات متحده، و حتی

پیامدهای انقلاب اسلامی، به عنوان یکی از نمونه‌های برجسته پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی، به نوبه خود مبین آن است که سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران همواره به میزان زیادی تابع پویاییهای درونی انقلاب و تبعات و آثار آن بوده است. بر همین اساس نیز نمی‌توان از روندی کاملاً همسان و یکنواخت در الگوی کنش سیاست خارجی ایران پس از انقلاب سخن به میان آورد. صحت این مدعا زمانی بیشتر آشکار خواهد شد که با کنکاش در تاریخ انقلابهای سیاسی و اجتماعی دوران مدرن، در نقاط مختلف جهان، دریابیم که انقلابها معمولاً در فرایند شکل‌گیری و تکوین، حدوث و رخداد، و بسط و توسعه خود دچار تحولاتی شده و قبض و بسطهایی را در وجوه متفاوت حیات خود پذیرفته‌اند. چنان‌که، در همین راستا پاره‌ای محققین و نظریه‌پردازان انقلاب در صدد برآمده‌اند تا از طریق بررسی روند شکل‌گیری و گسترش انقلابها مختلف مراحل مشابه چندگانه‌ای را در سیر تحول و بسط آنها مشخص سازند. دوره‌بندی کرین برینتون و مفهوم پردازیهای ملازم با آن در شمار برجسته‌ترین و شناخته شده‌ترین نمونه‌های چنان تلاشهایی محسوب می‌شوند. برینتون در اثر معروف خود به نام «کالبد شکافی چهار انقلاب» چهار مرحله مهم و تعیین‌کننده رادر روند تکوین و بسط انقلابها تحت بررسی خویش، ذیل عناوین رژیم پیشین، دوره‌ی میانه‌روها، دوره تندروها، و عصر ترمیدور

مشخص کرده است. این گونه دوره‌بندیها و مقوله‌پردازیهای ناظر به پویاییهای درونی انقلابها، همچنین برخی پژوهشگران سیاسی خارجی را بر آن داشته است تا به موازات مراحل یاد شده نقاط عطف یا دوره‌های مختلفی را نیز در سیاست خارجی حکومتهای انقلابی تعریف و بازشناسی نمایند. در این خصوص، می‌توان به آراء و نظرات محققینی اشاره نمود که سیاست خارجی حکومتهای انقلابی را، قطع نظر از شیوه غالباً ملایم و معتدل میانه‌روها در اوایل پیروزی انقلاب، به دو مرحله کاملاً متمایز تفکیک می‌نمایند. سیاست «انقلابی» و سیاست «ترمیدوری»، مفاهیمی هستند که بعضاً به منظور اشاره به مراحل دوگانه مورد نظر به کار می‌روند.^(۱) سیاست انقلابی به دوره‌ای از سیاست خارجی یک حکومت انقلابی اطلاق می‌شود که در چارچوب آن ضمن اتخاذ ایستاری ستیزشی و براندازانه علیه نظم بین‌المللی مستقر کوشش می‌شود تا نظم حاکم بایک بدیل مطلوب جایگزین شود. در مرحله اخیر نهادهای اعمال اقتدار حکومتی و به‌ویژه دستگاه سیاستگذاری خارجی عمده‌تأ توسط تندروها کنترل و هدایت می‌شود. در مقابل، سیاست ترمیدوری ویژگی بارز مرحله‌ای است که طی آن به تدریج تسلط و نفوذ تندروها بر اجزاء عمده حکومت رو به کاستی نهاده و با تعدیل مشی ستیزه‌جویانه در قبال جهان خارج، آشتی و مدارا با جامعه بین‌الملل در دستور کار سیاست خارجی قرار

می‌گیرد. در مرحله کنونی که بعضاً تحت عنوان دوره «جامعه‌پذیری» یا «اجتماعی شدن» بین‌المللی حکومتهای انقلابی از آن یاد می‌شود، تلاش بر آن است تا با پذیرش هنجارها و نهادها و قواعد بازی رایج جامعه بین‌الملل شرایط دستیابی به نقش و جایگاهی مناسب در دورن سلسله مراتب و ساختار قدرت نظام بین‌الملل فراهم آید.^(۲)

از دلایل عمده‌ای که می‌توان در توضیح منطق ناظر بر تحولات درونی انقلابها و پیوند این تحولات با جابجایی در الگوی کنش سیاست خارجی حکومتهای انقلابی اقامه نمود، دلایلی است که به تکوین گفتمان سیاسی مسلط و پویاییهای آن تأکید و توجه دارند. بدین معنی که تلاش می‌شود تا مراحل مختلف روند شکل‌گیری و بسط تحول انقلابی و همچنین دگرگونی در الگوی کنش سیاست خارجی با تمسک به توالی تداومها و تغییرات و پیوستگیها و گسستههای حادث در گفتمان سیاسی مسلط

فهم و معنا شود. اهمیت لحاظ نمودن تحولات گفتمانی در فهم و تفسیر تصورات درونی انقلابها و بازتابهای بین‌المللی آنها در واقع از این نکته ناشی می‌شود که اساساً انقلابها با نوعی چرخش پارادایمی در هژمونی فکری-فرهنگی و جابجایی عمده در بلوک‌بندی تاریخی یا ساخت قدرت غالب توأم می‌باشند. بدین معنی که تحولات انقلابی غالباً چهره خود را در جریان یک فرایند دیالکتیکی منتهی به گسیختن و انحلال مفاصل و پیوندهای یک

گفتمان مسلط و تأسیس و مفصل‌بندی شکل دیگری از سیطره گفتمانی نمایان می‌سازند. به سخن دیگر، سیمای خاص و متمایز هر انقلاب در متن یک گفتمان یا ساختار معانی مشخص تعین و تجسم می‌یابد. ساختار معانی موردنظر در واقع همان گفتمان مسلط یا ساختار معانی هژمونیک است که در روند حدوث و بسط تحول انقلابی بر مسند چیرگی و فرادستی تکیه می‌زند. این گفتمان پس از استقرار حکومت انقلابی یا ساخت قدرت نوین به چارچوب مشروعیت بخش فرایند و مناسبات اعمال اقتدار مبدل شده و در این راستا پاره‌ای معانی، هویات، کردارها، تعینات، تقابلها و دوگانه انگاریها را حفظ و تثبیت و پاره‌ای دیگر را حذف و متزلزل می‌نماید. بخش قابل توجهی از چنین کنارگذاریها و دربرگیریهای درحقیقت متضمن تحدیدات و تجویزاتی است که خطوط کلی الگوی کنش سیاست خارجی غالب را ترسیم نموده و تکوین می‌بخشد.

با این همه، کنارگذاریها و دربرگیریها و تحدیدات و تجویزها گفتمان مسلط و الگوی کنش سیاست خارجی ملازم با آن، به هیچ وجه حالتی دائم و همیشگی ندارد و معمولاً در معرض انتقال و دگردیسی قرار می‌گیرد. چرا که اصولاً گفتمان مسلط و فرادست برآمده از بستر رخدادهای سازنده و شکل‌دهنده انقلاب به نوبه خود می‌تواند همچون عنصری از یک بافت و زمینه گسترده‌تر یا بخشی از یک صورتبندی گفتمانی قلمداد شود. در عین حال، این امکان

وجود دارد که صورتبندی گفتمانی دربرگیرنده و احاطه کننده گفتمان مسلط انقلابی، ساختهای معنایی رقیب و معارض یا اشکالی از گفتمان مقاومت را نیز در درون خود پرورش و توسعه بخشد. گفتمانهای مقاومت عمدتاً معطوف به آن خواهند بود تا تجویزها و تحدیدات کرداری و هویتی گفتمان مسلط را به چالش خوانده و آنها را منعطف و ملایم یا بی اعتبار سازند. همچنین تعاملات گفتمانی جاری میان گفتمان مسلط و گفتمانهای رقیب بعضاً گفتمان مسلط را به درجاتی از تجدیدنظر در احکام و گزاره های خود وامی دارد. بنابراین، تثبیت معانی، هویت، کردارها و تقابلها در چارچوب نظام دلالت معنایی گفتمان مسلط هیچگاه قطعی و نهایی نخواهد بود. بلکه حوزه های تعارض و زمینه های تحول و دگرگونی گفتمانی، به موازات امکانات ظهور و بروز قرائتها و تفاسیر مختلف مندرج در کنش اساساً هرمنوتیکی کنشگران اجتماعی همچنان گشوده خواهد ماند. با این وجود، نمی توان گستره و عمق تغییرات و جابجاییهای گفتمانی را یکسان و یک شکل در نظر گرفت. به گونه ای که معمولاً به تناسب نوع تحول ممکن در گزاره های مختلف گفتمان مسلط دو شیوه از تحولات گفتمانی قابل تشخیص می باشند: تحول «از» گفتمان یا جابجایی پارادایمی و تحول «در» گفتمان یا جابجایی درون پارادایمی. در حالی که حالت اول عمدتاً مرتبط با مواردی است که گزاره ها و احکام پایه یا بنیادی گفتمان مسلط دستخوش تغییر

می شود، حالت دوم به جرح و تعدیل در گزاره های فرعی یا اشتقاقی آن اشاره دارد.^(۳) و البته پرواضح است که به تناسب نوع جابجاییهای ممکن در گفتمان مسلط، الگوی کنش سیاست خارجی غالب نیز سطوح مختلفی از تغییر را تجربه خواهد کرد. در همین راستا و با توجه به مفروضات و مقدمات پیش گفته، می توان تجربه جمهوری اسلامی ایران طی دو دهه گذشته را نمونه گویایی از جابجاییهای بین گفتمانی و پویاییهای درون گفتمانی و بازتاب چنین تحولاتی در الگوی کنش سیاست خارجی محسوب نمود. انتقال بین گفتمانی در سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و متعاقب حاشیه ای شدن و طرد گفتمان مدرنیسم مذهبی متعلق به نیروهای سیاسی موسوم به «ملی گرایان لیبرال مذهبی» اتفاق افتاد. طی این جابجایی، گفتمانی که بعضاً تحت عنوان گفتمان سنت گرایی ایدئولوژیک از آن تعبیر می شود به طور کامل صحنه سیاسی و نهادهای اعمال اقتدار رسمی را در کنترل گرفته و به مثابه ساختار معانی هژمونیک و مسلط، گفتمان مدرنیسم مذهبی را که بیشتر شریک یا حداقل رقیب آن به حساب می آمد به طور کامل از میدان به در کرد. از آن پس، تحولات گفتمانی سویه ای درونی یافته و براساس بازخوانی و بازنگری در گزاره های فرعی و اشتقاقی گفتمان سنت گرایی ایدئولوژیک رخصت بروز و ظهور یافت. چنان که به موازات پاره ای تحولات عمده و

حائز اهمیت در گزاره‌های فرعی گفتمان مورد بحث عمدتاً از سه مرحله متمایز در فرایند شکل‌گیری و بسط سیطره گفتمانی، پس از حذف گفتمان مدرنیسم مذهبی و حامیان و اشاعه‌دهندگان آن در بلوک قدرت حاکم، یاد می‌شود. بدین ترتیب، در مجموع می‌توان چهار فراز عمده یا نقطه عطف راطی دودهمه گذشته در روند تأسیس و استقرار گفتمان سیاسی مسلط در جمهوری اسلامی ایران مشخص ساخت که هر یک از این فرازها جریان پویایی از مناظره و مباحثه میان نیروهای سیاسی رقیب یا معارض را بر سر موضوعها و مسائل مختلف به تصویر می‌کشد.

یکی از مهم‌ترین موضوعها محل نزاع در متن مناظرات یاد شده بحث سیاست خارجی حول نحوه درک و تعبیر سیاست «نه شرقی، نه غربی» بوده است. به گونه‌ای که نقاط عطف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان همگام و هم‌تراز با فراز و فرود مباحثات و مناظرات گفتمانی مورد نظر تعیین نمود. بر همین مقیاس و با تأمل در چشم‌انداز کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌توان اذعان داشت که تحول و تکوین سیاست نه شرقی، نه غربی از ابتدای انقلاب تا به حال عمدتاً محصول سه مناظره عمده میان جناحها و گروه‌بندیهای رقیب مؤثر در تدوین و اجرای خط مشی خارجی کشور بوده است.

مناظره نخست مربوط به دو سال نخست استقرار جمهوری اسلامی بود که بین نیروهای

سیاسی موسوم به لیبرالهای مذهبی ملی‌گرا و مکتبیون پیرو خط امام [ره] در گرفت. دسته اول که نهادهای رسمی و دولتی کشور راطی دوران نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان و ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر در دست داشتند با تاسی به دکتر محمد مصدق سیاست نه شرقی، نه غربی را معادل با موازنه منفی می‌پنداشتند. دسته دوم، نه شرقی، نه غربی را به مثابه طرحی نو برای بازسازی کل نظام بین‌الملل یا حداقل دنیای اسلام قلمداد می‌کردند که هدف نهایی آن ایجاد یک نظم جهانی عادلانه مبتنی بر آرمانهای اسلامی و انقلابی بود. مناظره دوم، مباحثه‌ای بود که در سالهای پایانی جنگ با عراق میان خود مکتبیها بر سر مسائل و موضوعها مبتلا به آغاز شد و آنها را به دو جناح انقلابیون آرمان‌گرا و عمل‌گرا تقسیم نمود. اگرچه جناحیهای رقیب هردو در مورد حقانیت آرمان ایجاد نظم جهانی اسلام اختلاف نظر نداشتند اما در خصوص فوریت و اولویت و همچنین شیوه‌های نیل به آن مختلف‌المنظر بودند. مناظره سوم جریان متحول و پویایی است از تبادل آراء و نظرات میان دو گروه‌بندی سیاسی درون هیئت حاکمه، معروف به اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران که نقطه عزیمت آن دوم خرداد ۱۳۷۶ بوده و حول ایده گفتگوی تمدنها و سیاست تنش‌زدایی و انتقادات معطوف به آنها می‌چرخد.

بنابراین، می‌توان اذعان داشت که تاکنون در چارچوب گفتمان مسلط شکل‌دهنده و

معنابخش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مجموعاً چهار قرائت عمده از اصل «نه شرقی، نه غربی» ارائه شده است که هر یک مرحله و مقطعی از پویش و تحول سیاستگذاری خارجی در ایران پس از انقلاب را نمایان می‌سازند. قرائتهای چهارگانه مذکور را منطبق با توالی تاریخی سیطره یا برجستگی‌شان در سیاستگذاری خارجی ایران می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی نمود:

۱- رهیافت ملی‌گرایانه ملهم از مدرنیسم مذهبی؛
۲- نگرش آرمان‌گرایان انقلابی طرفدار بیش‌تر نظام جهانی اسلام؛

۱- برداشت ملی‌گرایانه؛ بازگشت به

«موازنه منفی»

طرفداران این دیدگاه در میان کسانی یافت می‌شوند که یا از همکاران و همراهان دکتر مصدق در جنبش ملی‌شدن صنعت نفت بودند یا خود را پیرو «راه مصدق» می‌دانستند. این گروه که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به واسطه سابقه شرکت در مبارزات انقلابی و همچنین برخورداری از وجهه مذهبی و ارتباط با بخشهایی از روحانیت توانسته بودند نظر مساعد رهبری انقلاب را به‌سوی خود جلب نموده و تا چند سال اولیه انقلاب کنترل دولت را به‌دست گیرند. این مجموعه از نیروهای سیاسی بر آن بودند تا تفکر و شیوه عمل دکتر مصدق در سیاست خارجی را احیاء نمایند. براساس دیدگاه ملی‌گرایانه سیاست نه شرقی، نه غربی همان موازنه منفی است که هدف آن تأمین استقلال و حاکمیت ملی ایران با اتکاء بر

۳- برداشت عمل‌گرایانه دولتمردان انقلابی مصلحت‌اندیش؛

۴- دیدگاه اصلاح‌طلبانه مبتنی بر دکترین «مردم‌سالاری دینی» و ایده «گفتگوی تمدن‌ها».

نکته بسیار مهمی که بار دیگر بایستی یادآور شد آن‌که در تمام مراحل مذکور مناظرات جاری در خصوص سیاست نه شرقی، نه غربی همواره بازتابی بوده است از یک مناظره فراگیر و کلی‌تر که در تقابل یا در متن گفتمان سیاسی مسلط جامعه جریان داشته است. بر همین اساس، متأثر از مباحثات گفتمانی کلان عمومی و سیاسی جامعه، بالاخص مباحثه سنت و مدرنیسم، سه مقوله‌ی ماهیت نظام بین‌الملل، وفاداریهای عقیدتی فراملی (امت واحده اسلامی)، و اصالت دولت ملی مؤلفه‌های اصلی مناظرات مورد بحث بوده‌اند. مرزهای سازنده هویت و تعیین‌کننده غیریت که نقشی بسیار

عدم تعهد در قبال قدرتهای بزرگ و بی طرفی مثبت در تعارضات آنها می باشد. مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت به عنوان نخستین کسی که پس از انقلاب به دفاع از رهیافت مذکور پرداخت، معتقد بود سیاست خارجی بایستی با ابتناء بر اصل «توازن» و «تعادل» همان شیوه و روش دکتر مصدق را در پیش گیرد، و ضمن رعایت اصل عدم تعهد نسبت به ابرقدرتها از تضادهای آنان در راستای حفظ استقلال ایران بهره برداری نماید.^(۴)

با همین برداشت بود که بازرگان به مخالفت جدی با وجهه تعرضی سیاست نه شرقی نه غربی برخاسته و خواهان تعدیل آن گردید. وی می نویسد «... شعار نه شرقی نه غربی، در حرکت اول که به دنبال اش جمهوری اسلامی می آمد در خاطر و خواسته شنوندگان گویندگان مفهوم کاملاً ملی و دفاعی داشته، منظور از آن احراز استقلال همه جانبه خودمان در برابر بیگانگان و ابرقدرتها بود و عدم اتکاء به بلوکهای شرق و غرب، چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتبهای مارکسیستی و یا کاپیتالیستی. بعد از پیروزی انقلاب و از اواخر دولت موقت شعار فوق به لحاظ منظور و محتوی دچار تعبیر و تحریف و تعمیم گشته رفته رفته علاوه بر جنبه تعرضی سیاسی حالت غرب زدایی در وسعت فرهنگی و دانشگاهی پیدا کرد».^(۵)

به لحاظ زیربنای فکری و نگرش به اساس

نظم بین المللی موجود حامیان قرائت ملی گرایانه نه شرقی نه غربی با تجددطلبان پیشگام و هواخواه مشروطیت به مراتب وجوه اشتراک بیشتری داشتند تا با رهبران مذهبی معاصر خویش در انقلاب اسلامی. چرا که اینان هیچ گاه قصد معارضة جویی با بافت موجود سیستم بین المللی مبتنی بر دولت ملی را نداشته و تأمین استقلال و حاکمیت ملی ایران را در چارچوب و درون آن طلب می نمودند. بدین ترتیب از نظر ملی گرایان کانون اصلی و واحد اساسی جلب وفاداریهای سیاسی مردم ملیت و دولت ملی بود و نه پیوندهای مذهبی و اعتقادی. در حالی که در نزد بازرگان «وفاداری به ایران» در اولویت اول بود، برای امام خمینی «تعهد به اسلام» نقطه عزیمت تمامی حرکتهای و سیاستها محسوب می شد. بازرگان خواهان «خدمت به ایران از طریق اسلام» بود و در مقابل امام خمینی بر «خدمت به اسلام از طریق ایران» تأکید می ورزید.^(۶) برخلاف امام خمینی و پیروان او که عمیقاً مذهبی بوده و طرفدار عمل براساس اصول و معیارهای مذهبی بودند، نهضت آزادی بازرگان و اغلب اعضای دولت موقت وی علی رغم برخورداری از وجهه مذهبی همچون طرفداران جبهه ملی سکولار و ناسیونالیست مترصد اجرای اصول دموکراسی غربی بودند.^(۷) واقعیت امر این است که بین آخرین نخست وزیر شاه و اولین نخست وزیر امام خمینی از نظر معتقدات و سوابق سیاسی و شیوه حکومت تفاوت زیادی وجود نداشت.

بختیار و بازرگان هر دو از طرفداران مصدق و اعضای جبهه ملی به شمار می آمدند و اعضای حکومت بازرگان نیز بیشتر عناصر ملی گرا بودند که به جای یک حکومت مطلقاً اسلامی از تشکیل یک حکومت دموکراتیک براساس معیارهای غربی پشتیبانی می کردند.^(۸)

در حقیقت تعبیر ملی گرایانه سیاست نه شرقی نه غربی به واسطه پذیرش نظم بین المللی موجود و تلاش برای به کار بستن قواعد بازی آن دغدغه خاطر ایدئولوژیک و آرمان گرایی انقلابی را تحت الشعاع ملاحظات ژئوپلیتیک و داد و ستدهای دیپلماتیک قرار می داد. کریم سنجابی نخستین وزیر خارجه ایران پس از انقلاب، با معادل انگاشتن نه شرقی نه غربی با موازنه منفی و عدم تعهد، این سیاست را مبتنی بر چهار ستون می دانست «تاریخ، موقعیت جغرافیایی ایران، آرمانهای معنوی و انسانی اسلام، و اصول معامله متقابل در روابط با دیگر کشورها»^(۹) این در حالی است که مطابق دیدگاه امام و پیروان او سیاست نه شرقی نه غربی از تعلیم اسلامی و موازین فقهی الهام گرفته و اساساً ماهیتی کاملاً ایدئولوژیکی دارد که در تعارض با نظام بین المللی موجود قرار می گیرد. اعلان خروج از پیمان سنتو در ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ توسط کریم سنجابی، برجیدن دو پایگاه استراق سمع ایالات متحده در جوار مرزهای شوروی، لغو معاهده دفاعی ۵ مارس ۱۹۵۹ ایران و ایالات متحده در ۱۲ آبان ۱۳۵۷، و ملغی اعلام نمودن اصول ۵ و ۶ معاهده ۱۹۲۱ ایران و

شوروی در همان تاریخ از عمده ترین اقداماتی بودند که طرفداران تعبیر ملی گرایانه سیاست نه شرقی نه غربی طی دوران تسلط بر سیاست خارجی کشور در راستای تحقق بخشیدن به رهیافت خویش به عمل آوردند.^(۱۰)

دوران سیطره ملی گرایی بردستگاه دیپلماسی ایران پس از انقلاب را می توان به دو مقطع تقسیم کرد. نخست از شروع صدرات بازرگان در بهمن ۱۳۵۷ تا بحران گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا و سقوط دولت موقت در آبان ۱۳۵۸؛ و دوم از انتخاب ابوالحسن بنی صدر به ریاست جمهوری در مرداد ۱۳۵۹ تا عزل وی در تیرماه ۱۳۶۰. علی رغم تغییر اشخاص و چهره ها در این دو مقطع تفاوت عمده ای از حیث طرز تلقی و ایستارها نسبت به سیاست نه شرقی نه غربی به چشم نمی خورد. در واقع دوره ی دوم تداوم تفکر حاکم در مرحله نخست توسط افرادی دیگر بود. تنها نکته قابل توجه در مقطع دوم تر سه جهانی بنی صدر می باشد که به موجب آن جهان غرب به جای یک واحد یکپارچه و همسان به سه بخش تقسیم می شد، یعنی اروپا، ژاپن، و ایالات متحده. بنی صدر با اذعان به وجود اختلاف و رقابت میان بخشهای سه گانه مزبور به تأسی از پیشوای خود مصدق پیشنهاد می نمود تا به منظور تأمین استقلال و حاکمیت ملی ایران از این رقابتهای بهره برداری شود.

مهدی بازرگان در یک جمع بندی کلی پیرامون سیاست نه شرقی نه غربی ضمن مخالفت شدید با صبغه ایدئولوژیک آن و

رویکرد تعرض گرای آن نسبت به نظم بین‌المللی، ویژگیهای آن را چنین دسته‌بندی می‌کند:

- (۱) نفی ملی‌گرایی و ملیون و یک نوع نهضت ضدايران؛
- (۲) مکتب‌گرایی و انحصارگرایی؛
- (۳) صدور انقلاب و اسلام؛
- (۴) حمایت و خدمت به مستضعفین جهان به عنوان وظیفه یا برنامه اصلی انقلاب و دولت جمهوری اسلامی؛
- (۵) قهر و ستیز و تعرض برای نابودی مستکبرین جهان از جمله ابرقدرتهای غرب و شرق مخصوصاً آمریکای جهانخوار؛
- (۶) قهر و اعتراض نسبت به دولتهای اسلامی ظالم و سازشکار؛
- (۷) استقبال از ایثار و شهادت به صورت فردی و به صورت ملی و کشوری؛

(۸) تبلیغات اسلام و «مراقبت در اجرای احکام» در داخل کشور و کفرستیزی و محو نظامهای الحادی در سطح بین‌المللی؛

(۹) اداره‌ی امور کشور و اجرای برنامه‌های عمومی به دست متخصصین اسلام یعنی روحانیت و فقها؛

(۱۰) مقام و درجه دوم دادن به مسائل زندگی و به نیازمندیهای مادی.^(۱۱)

با عنایت به توضیحات پیش گفته، به طور کلی می‌توان ویژگیهای قرائت ملی‌گرایانه سیاست نه شرقی نه غربی را به شرح ذیل خلاصه نمود:

(۱) تأکید بر عنصر منافع ملی در مقابل گرایشات و آرمانهای دورنگرانه ایدئولوژیک مانند تشکیل حکومت جهانی اسلام و همچنین مخالفت با صدور انقلاب؛

(۲) پذیرش وضعیت موجود نظم بین‌المللی و ارکان آن و همکاری با کشورها در چارچوب قواعد بازی و هنجارهای آن؛

(۳) تأکید بر عمل در قالب رویه‌های سیاسی و دیپلماتیک پذیرفته شده در عرف بین‌المللی موجود؛

(۴) توسعه و گسترش روابط با تمام کشورها من جمله آمریکا و شوروی ضمن اجتناب از پذیرش هرگونه تعهد استراتژیک در قبال آنها و رعایت اصل عدم تعهد و بی‌طرفی مثبت در رقابتها و مخاصمات متقابل ابرقدرتها؛ و

(۵) پیروی از «راه مصدق» در مقابل «خط امام».

۲- بینش نظم جهانی اسلام؛ آرمان‌گرایان انقلابی و اصل نه شرقی نه غربی

بحران گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران در آبان ماه ۱۳۵۸ نقطه عزیمت روندی بود که افول نهایی سیطره ملی‌گرایان بر سیاست خارجی ایران پس از انقلاب و ظهور و غلبه دیدگاهی جدید نسبت به سیاست نه شرقی نه غربی را در پی داشت. تصرف سفارتخانه آمریکا در تهران و به گروگان گرفته شدن کارکنانش توسط دانشجویان پیرو خط امام در واقع میدانگاهی بود که تقابل میان دو رهیافت مختلف در خصوص نظام بین‌الملل موجود و مبانی آن

را در معرض آزمون قرار داد. از یک سو سیاستمداران لیبرال و ملی‌گرا ضمن تأکید بر رعایت احترام نسبت به اصول و هنجارهای حقوق بین‌الملل عمل دانشجویان را محکوم کرده و از آن تبرئ جستند و از سوی دیگر نیروهای مکتبی با الهام از موازین فقهی و تعالیم عقیدتی آن را عملی شجاعانه و در راستای اهداف و آرمانهای اسلامی توصیف نمودند. در حالی که دولت موقت و لیبرالها سازش با نظام بین‌الملل را در دستور کار خود قرار داده بودند، گروههای حزب‌الله و پیروان امام نفی نظم بین‌المللی کنونی و بنیادهای آن را وظیفه انقلابی و اسلامی خود می‌دانستند، این مواجهه سرانجام با پیروزی و برتری نیروهای مکتبی خاتمه یافت.

دسترسی دانشجویان پیرو خط امام به اسناد موجود در بایگانی سفارت آمریکا و برقراری تماس مکرر میان سیاستمداران ملی‌گرا و اعضای دولت موقت با مقامات دولتی ایالات متحده، با برانگیختن سوءظن گروههای حزب‌الله و رهبری انقلاب نسبت به لیبرالها سقوط نهایی آنها را در ۱۳۶۰ تسریع بخشید.^(۱۲) جیمز بیل معتقد است که گروگانگیری به انقلابیون کمک نموده است تا پنج هدف عمده خود را در عرصه سیاست داخلی و بین‌المللی محقق سازند:

(۱) به جناحهای تندرو امکان داد در برابر میانه‌روها به برتری برسند؛

(۲) به تندروهای مذهبی فرصت سیاسی و ابزار لازم داده شد تا خطر رادیکالی جناح چپ را مرتفع سازند. نیروهای مذهبی مبارزه با انجام اقدامات قاطع و واقعی علیه آمریکا خطر جناح چپ رادیکال را دور کرد؛

(۳) این ماجرا با ارائه نمایی دائمی از یک مخالف خارجی مقتدر به توده‌های مردم ایران، آنها را در پشت انقلاب متحد ساخت؛

(۴) این ماجرا به انقلابیون امکان داد تا گروگانها را در مقابل خطر احتمالی اقدام آمریکا برای منحرف ساختن انقلاب در اختیار داشته باشند؛ و

(۵) زمینه را برای مجازات و تلافی مساعد ساخت.^(۱۳)

به هر حال بحران گروگانگیری نقطه آغاز فرایندی بود که نهایتاً عزل و فرار بنی‌صدر به خارج از کشور را در پی داشته و نفوذ لیبرالهای ملی‌گرا در دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران به طور قطعی پایان داد. سقوط لیبرالها باعث شد تا تعبیر خاص آنها از اصل نه شرقی نه غربی کنار گذاشته شده و قرائت کاملاً متفاوت دیگری به جای آن راهنمای عمل سیاست خارجی کشور قرار گیرد که اصطلاحاً «بیش نظم جهانی اسلام» یا رهیافت مبتنی بر آرمان‌گرایی ایدئولوژیک خوانده می‌شود.

تعبیر تازه سیاست نه شرقی نه غربی با در پیش گرفتن شیوه‌ای تهاجمی در قبال ابرقدرتها بر آن بود تا با حذف سلطه قدرتهای استکباری زمینه را برای تحقق یک نظم بین‌المللی مبتنی بر موازین و معیارهای اسلامی فراهم نماید. مؤلفه‌های اصلی این دیدگاه که تاکنون و

به‌ویژه عمدتاً از زمان سقوط لیبرالها و عزل بنی‌صدر تا سالهای پایانی جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ گرایش غالب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است، موارد ذیل را دربر می‌گیرد:

الف) بین‌الملل‌گرایی اسلامی؛

ب) مبارزه با ابرقدرتها و مبارزه با موازنه قوای حاکم بر سیستم بین‌المللی؛

ج) کم‌توجهی به هنجارها و موازین رفتار دیپلماتیک‌نشأت‌یافته از نظم بین‌المللی حاکم؛ و

د) جهان‌سوم‌گرایی.

۱-۲- بین‌الملل‌گرایی اسلامی

در تاریخ معاصر جوامع مسلمان انقلاب اسلامی ایران نقطه اوج اندیشه‌ای تلقی می‌شود که ضمن اصالت بخشیدن به مرزبندیهای عقیدتی تقسیم‌بندیهای جغرافیایی و سیاسی موجود به‌ویژه در جهان اسلام را تصنعی دانسته و مبارزه با آن را تکلیف دینی خود می‌شمارد. چنین تفکری با الهام گرفتن از دستورات اکید اسلام مبنی بر اتحاد و برادری میان مسلمانان و با درس‌آموزی از تجربیات یکصد و پنجاه سال گذشته سرزمینهای اسلامی از نفوذ استعماری که محصول تفرقه و چندپارگی آنها بوده، بر آن است تا از یک‌سو تضادها را از میان بردارد و وحدت از دست رفته ملل اسلامی را مجدداً بازیابد و از سوی دیگر با نفی چارچوب کنونی نظم بین‌المللی و تقسیمات‌نشأت گرفته از آن زمینه‌های تحقق بین‌الملل اسلامی را فراهم

نماید. در حالی که «دولت ملی» و «حاکمیت سرزمینی» پس از وستفاليا اساس و بنیاد سیستم بین‌المللی حاضر محسوب می‌شود حامیان برقراری نظم جهانی اسلام اعمال آن را در بلاد اسلامی توطئه‌ای استعماری و ثمره همدستی قدرتهای امپریالیستی و حکام فاسد و ستمگر داخلی می‌دانند. دسیسه‌ای که مسلمانان را از اتحاد اصیل خود بازداشته و با درگیر نمودن ایشان در گرداب تفرقه‌ها و اختلافات ظاهری آنها را عاجز و ناتوان ساخته است. بنابراین ضعف و زبونی دنیای اسلام زمانی از بین خواهد رفت که یک اتحاد واقعی بر مبنای رشته‌های نامرئی پیوندهای مستحکم عقیدتی میان ملل اسلامی پدید آید. مبارزه برای تحقق این هدف موجب رسالتی جهانی است که انقلاب اسلامی ایران به‌دوش کشیدن بار آن را یکی از اهداف آرمانهای اصلی خود قرار داده است.^(۱۴)

امام خمینی[ره] به عنوان رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران با طرد سیستم جاری بین‌المللی اساساً آن را از لحاظ فلسفی معیوب و ناقص و از نظر سیاسی ظالمانه می‌دانست. در نظم جهانی اسلامی ایده آل امام خمینی هیچ جایی برای مفهوم مدرن و سکولار مابعد وستفالیایی نظام بین‌الملل وجود نداشته و تحمیل چنین سیستمی در جوامع اسلامی عامل اصلی زبونی آنها قلمداد می‌شود.^(۱۵)

با چنین برداشتی است که امام خمینی[ره] اتحاد جهان اسلام را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست نه شرقی نه غربی مکرراً توصیه

۲۰۸

نموده و در این باره می‌فرمایند: «ما برای دفاع از اسلام و ممالک اسلامی و استقلال ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم، برنامه ما که برنامه اسلام است، وحدت کلمه مسلمین است، اتحاد ممالک اسلامی است، برادری با جمیع فرق مسلمین در تمام نقاط عالم، هم‌پیمانی با تمام دوک اسلامی است در سراسر جهان، مقابل صهیونیست، مقابل اسرائیل، مقابل دوک استعمارطلب، مقابل کسانی که ذخائر این ملت فقیر را به رایگان می‌برند و ملت بدبخت در آتش فقر و بیکاری و بینوایی می‌سوزد».^(۱۶)

ایده «صدور انقلاب» تمهید و روشی بود که از همان روزهای نخست استقرار حکومت اسلامی به منظور تحقق رسالت جهانی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در خصوص اتحاد مسلمین و ایجاد بین‌الملل اسلامی اندیشیده و اعلام گردید. صدور انقلاب در واقع از یک سو طرحی است برای برقراری ارتباط با توده‌های مردم و تقویت جنبشهای مسلمان و انقلابی در کشورهای اسلامی و از سوی دیگر مبنایی جهت تعیین اولویتها و سطوح همکاری با دولتهای حاکم بر سرزمینهای اسلامی.

جمهوری اسلامی ایران در چارچوب سیاست نه شرقی نه غربی نه تنها حمایت فعالانه از جنبشهای انقلابی - اسلامی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه را وظیفه خود می‌داند بلکه همچنین با الهام از موازین فقهی و در قالب ایده صدور انقلاب دولتهای کشورهای اسلامی را در چند گروه دسته‌بندی نموده و براساس

این طبقه‌بندی مناسبات خود را با آنها تنظیم می‌نماید. مقوله‌بندی کشورهای مسلمان از زاویه دیدگاه صدور انقلاب که در سالهای نخست پس از سقوط لیبرالها توجه و تأکید بیشتری به خود معطوف داشته بود تقسیمات زیر را دربر می‌گیرد:

(۱) دسته اول شامل دولتهایی است که براساس اصول اسلامی اداره می‌شوند و جمهوری اسلامی ایران به نیت پیوند و همبستگی بیشتر خواهان «روابط برادرانه» با آنهاست؛

(۲) گروه دوم متشکل از کشورهای اسلامی است که حکومت اسلامی ندارند اما حکومتهای آنها از حمایت مردمی برخوردار بوده و «دولتهای واقعاً ملی» هستند. روابط میان این دولتها و جمهوری اسلامی ایران «حسنة» خواهد بود و ایران تلاش می‌نماید تا روابط با این دولتها را گسترش داده و همراه آنها در قبال مسائل و موضوعها سیاسی بین‌المللی مواضع مشترک اتخاذ نماید، البته مشروط به آنکه جنبشهای واقعی اسلامی در سرزمین آنها آزادانه فعالیت کنند و سرکوب نشوند؛ و

(۳) مقوله سوم به آن دسته از دولتهایی تعلق دارد که «پایگاه ملی نداشته و بر مردم تحمیل شده‌اند» فرض بر این است که چنین حکومتهایی به نیروهای خارجی وابسته بوده و به منافع و علائق آنها خدمت می‌کنند. جمهوری اسلامی ایران حمایت از هر «گروه اسلامی» مخالف با این حکومتها را تعهد نموده و دولتهای دسته اول و دوم را نیز به انجام این کار تشویق

می‌نماید.^(۱۷)

سیاست منطقه‌ای که ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی متأثر از ایده‌ی صدور انقلاب و مقوله‌بندی مذکور و درچارچوب کلی سیاست نه شرقی نه غربی در پیش گرفته فراگیر محورها و مؤلفه‌های چهارگانه ذیل می‌باشد: الف) همکاری تنگاتنگ و نزدیک با اعضای منتخبی از جبهه پایداری عرب؛

ب) روابط صحیح و عمل‌گرایانه با ترکیه و پاکستان مبتنی بر احترام متقابل، عدم مداخله در امور داخلی همدیگر (بالاخص نظر به اینکه «مسئله کردها» به عنوان یک مسئله مشترک توجه ایران و ترکیه را به خود معطوف داشته است)، و روابط پرثمر اقتصادی؛

ج) مخالفت با اردوگاه دولتهای میانه‌رو و پادشاهیهای عربی خلیج فارس؛ و

د) مبارزه با اسرائیل و حمایت از حقوق ملت فلسطین و مبارزات آن.^(۱۸)

۲-۲- خصومت با ابرقدرتها و مبارزه با موازنه قوای حاکم بر سیستم بین‌المللی

وابستگی شدید رژیم استبدادی محمدرضا پهلوی به ایالات متحده و نقش تخریبی قدرتهای استعماری در تضعیف و مخدوش نمودن استقلال و حاکمیت ملی ایران طی یک قرن و نیم گذشته موجب گردید تا سیاست خارجی ایران پس از انقلاب جهت‌گیری شدیداً خصمانه‌ای در قبال ابرقدرتها اتخاذ نماید. یادآوری تجربیات تلخی همچون چپاول ثروتها و منابع

طبیعی کشور توسط بریتانیا، روسیه و بالاخره آمریکا، سرنگونی دکتر مصدق و به شکست کشاندن نهضت ملی‌شدن نفت، و تخریب فرهنگ و ارزشهای اسلامی طرفداران بینش نظم جهانی اسلام را ترغیب می‌کرد تا بر خصومت خود نسبت به ابرقدرتها و بالاخص آمریکا اصرار بورزند و در شیوه مسالمت‌آمیز و زبان دیپلماتیک بازرگان و لیبرالها در قبال قدرتهای بزرگ با دیده‌ی تردید بنگرید.^(۱۹)

حتی نفوذ استعماری قدرتهای بیگانه و حمایت آنها از حکام فاسد و مستبد داخلی، خود، از محرکه‌های بسیار نیرومندی بود که در تکوین و شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء نمود. در حقیقت انقلاب از یک سو نبردی علیه استبداد داخلی محسوب می‌شود و از سوی دیگر مبارزه سرسختانه‌ای بود برای برچیدن مظاهر و زمینه‌های سلطه آزاردهنده‌ی ابرقدرتها و نیروهای بیگانه.^(۲۰)

آرمانها و شعارهای اسلامی نظیر اصول مبارزه با سلطه‌گری و سلطه‌پذیری نیز به نوبه خود در تهیج روحیه انقلابیون مسلمان علیه قدرتهای خارجی تأثیر عمده‌ای داشته است. امام خمینی در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۷ در پاسخ به سؤال یک خبرنگار یونانی در رابطه با دخالتهای خارجی اظهار داشته‌اند: «سیاستهای خارجی آمریکا، انگلیس، روسیه، چین و سایرین از رژیم فاسد شاه و جنایتهای او پشتیبانی می‌کنند، اقتصاد ما را بر هم زده‌اند. ارتش ما را وابسته کرده‌اند. فرهنگ ما را آلوده ساخته‌اند. اما ملت ما با قیام

خود به فعالیتهای اجانب پایان خواهد داد»^(۲۱) علاوه بر زمینه های تاریخی و محرکه های ایدئولوژیکی پیش گفته انجام یک سری اقدامات و فعالیتهای از جانب ابرقدرتها در مقطع پس از پیروزی انقلاب سوئظن و خصومت رهبری انقلاب و یاران و پیروان وی را نسبت به قدرتهای بیگانه بیش از پیش برمی انگیزد. این روند انزوای ایران از بلوکهای غرب و شرق و خصومت متقابل ژمیان آنها را تشدید می کرد. در مورد غرب عواملی از این قبیل، مؤثر بود:

۱) تلاشهای جمهوری اسلامی ایران برای صدور انقلاب که از جانب غرب به مثابه تلاشی جهت از میان بردن ثبات حکومتهای طرفدار غرب در منطقه تلقی می شد؛

۲) نقش برخی قدرتهای غربی بالاخص فرانسه در تأمین تسلیحات جنگی برای عراقیها و پناه دادن به گروههای تبعیدی مخالف؛

۳) آمریکا ستیزی بسیاری از سیاستگذاران خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ و

۴) تأکید دولت ریگان بر احیای پرستیژ خارجی ایالات متحده با توسل به قوه قهریه و اعمال فشار بر ایران.^(۲۲)

در ارتباط با اتحاد شوروی نیز علاوه بر تعارضات ایدئولوژیک و سوابق تاریخی من جمله امتناع شوروی از تخلیه خاک آذربایجان، پس از جنگ جهانی دوم می توان به این عوامل اشاره نمود:

۲-۳- رفتار معترضان نسبت به تأسیسات

بین المللی

از آنجایی که بیش از نظم جهانی اسلام یا تعبیر

۱) حمایت نظامی اتحاد شوروی از عراق؛

۲) اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی؛

آرمان‌گرایانه نه شرقی نه غربی براساس نفی مبانی نظام بین‌المللی موجود استوار است، بنابراین تأسیسات و نهادهای بین‌المللی و موازین و هنجارهای رفتار دیپلماتیک به عنوان مشتقات و ملحقات نظام مذکور نمی‌توانست چندان مورد احترام گیرد. در واقع حقوق و سازمانهای بین‌المللی به مثابه ابزارهای نظام سلطه حاکم بر جهان تلقی می‌شوند که جز تحکیم مناسبات ظالمانه مبتنی بر غلبه ابرقدرتها کاری نمی‌کند. در این رابطه می‌توان به سخن بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران اشاره نمود، مبنی بر اینکه: «دنیا امروز گرفتار جهانخواران و غارتگرانی است که کشورها را به آتش می‌کشند و غارت می‌کنند و نیز گرفتار وابستگان آنان است که منافع ملتها و کشورهای خود را فدای منافع ابرقدرتها می‌کنند و همچنین گرفتار سازمانهای دست‌نشانده قدرتهای بزرگ به‌ویژه آمریکا است که با اسم بی‌محتوای شورای امنیت و عفو بین‌الملل و حقوق بشر و از این قبیل مفاهیم بی‌محتوا که به قدرتهای بزرگ خدمت می‌کنند و در حقیقت مجری احکام و مقاصد آنان و مأمور محکوم نمودن مستضعفان و مظلومان جهان به نفع قدرتهای بزرگ جهانخوار هستند می‌باشد».^(۲۵)

اشغال سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان پیرو خط امام و حمایت‌های ایران از جنبشهای اسلامی و قیامهای ضدحکومتی در کشورهای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه از جمله نمونه‌های عمده‌ای هستند که به واسطه عدم انطباق‌اشان با اصول حقوق بین‌الملل و هنجارهای رفتار دیپلماتیک (اصل مصونیت محل سفارتخانه‌های خارجی برابر معاهده‌ی ۱۹۶۱ وین، و اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران) اصطلاحاً عنوان «دیپلماسی غیرمتعارف» یافته‌اند.^(۲۶) رفتار معترضان آرمان‌گرایان انقلابی نسبت به حقوق و تأسیسات بین‌المللی صرف‌نظر از جنبه‌های سیاسی - تاریخی دارای ابعاد فلسفی نیز می‌باشد. در حالی که از نظر سیاسی نهادها و هنجارهای بین‌المللی ابزارهای تأمین مقاصد ظالمانه و تحقق سلطه جابرانه قدرتهای استعماری غربی و اروپایی محسوب می‌شوند به لحاظ فلسفی وضع قواعد و موازین مزبور که براساس محاسبه عقلایی انسان (آن هم انسان اروپایی) و تشخیص او از منافع و مصالح خود صورت پذیرفته است، به نوعی در تضاد با مبانی حاکمیت دینی و الهی قرار می‌گیرد. چرا که در ادیان و به‌ویژه اسلام اساساً تشریع و قانونگذاری متعلق به خداوند و حکمت بالغه اوست. قوانین در اسلام مظهر سنن و اراده الهی‌اند که انسانها بالاخص پیامبران، ائمه و علما شارح و مفسر آنها بوده و اعمال حاکمیت توسط ایشان در طول حاکمیت الهی انجام می‌گیرد و نه در عرض آن. این در حالی است که حقوق بین‌الملل معاصر که خاستگاه آن مدرنیته غربی و اروپایی می‌باشد انسان را محور و مدار همه چیز پنداشته و اعمال حاکمیت و قانونگذاری را منحصرراً از آن او و عقل مصلحت‌اندیش و حسابگرش می‌داند. مضافاً

این امر همچنین مؤید آن است که تبعیت و الزام به قوانین برخاسته از اندیشه و تعلق انسان لائیک غربی می‌تواند راههای سلطه کفار بر مسلمین را هموار سازد.

۴-۲- جهان سوم گرایی

مطابق بینش طرفدار استقرار نظم جهانی اسلام جریان سیاست بین‌الملل اساساً به مثابه صحنه «مبارزه میان ملتهای سرکوب شده از یک سو و ابرقدرتها و متحدان آنها از سوی دیگر» توصیف می‌شود. آنها اسلام و به‌ویژه انقلاب اسلامی ایران را پناهگاه و پشتوانه مناسبی برای حمایت از مظلومان و ستمدیدگان جهان می‌دانند. آرمان‌گرایان انقلابی ایران را ملجاء محرومان دنیا» و امام خمینی را «رهبر مستضعفین جهان» لقب داده‌اند. چنین نگرشی منجر به آن شده است تا جهان سوم‌گرایی و احساس تعهد و دغدغه خاطر نسبت به مسائل و معضلات سیاسی - اقتصادی جهان سوم به صورت یکی از خصایص اصلی سیاست نه شرقی نه غربی درآید. پشتیبانی از نهضت‌های آزادیبخش و مبارزات ضد استعماری کشورهای جهان سوم و اولویت قائل شدن برای ارتقاء مناسبات اقتصادی و تجاری با ملل محروم و عقب‌مانده بجای دوک غربی به خوبی خیصه جهان سوم‌گرایی را در سیاست نه شرقی نه غربی به معرض دید می‌گذارد. در این رابطه می‌توان به آمار تجارت خارجی ایران با کشورهای پیشرفته صنعتی و ملل توسعه نیافته در قبل و

بعد از انقلاب اشاره کرد. در دوران رژیم شاه بیش از ۸۰ درصد صادرات و واردات با کشورهای صنعتی غرب صورت می‌گرفت. در حالی که نسبت صادرات و واردات ایران با کشورهای جهان سوم به ترتیب کمتر از ۲۰ درصد و کمتر از ۱۰ درصد بوده است. در سال ۱۳۶۰ تقریباً ۴۵ درصد صادرات جمهوری اسلامی ایران و ۲۳ درصد واردات آن با جهان سوم مبادله شده است.^(۲۷)

۵-۲- تحلیل

درخصوص علل کنار گذاشته شدن تعبیر ملی‌گرایانه نه شرقی نه غربی متعاقب سقوط لیبرالها و حاکمیت یافتن آرمان‌گرایی انقلابی (بینش نظم جهانی اسلام) بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تحلیلهای مختلفی از جانب محققین و پژوهشگران مسائل ایران ارائه شده است که از آن میان می‌توان به دیدگاه بررسی تاریخی، نگرش ژئوپلیتیک، رهیافت تقابل سنت و مدرنیسم، و شیوه مبتنی بر تحلیل وضعیت انقلابی و جنگ قدرت میان انقلابیون، اشاره نمود.

دیدگاه نخست بر آن است تا با استناد به پیشینه تاریخی مناسبات میان ایران و قدرتهای بزرگ و با نقد و بازسازی حوادث سالهای نخست پیروزی انقلاب چگونگی حذف لیبرالها از قدرت و غلبه قرائت آرمان‌گرایانه نه شرقی نه غربی بر سیاست خارجی و کنشهای بین‌المللی ایران را توضیح دهد. کتاب جیمز بیل تحت

عنوان «عقاب و شیر یا تراژدی روابط ایران و آمریکا» نمونه گویایی است از این برداشت که در آن نویسنده می‌کوشد تا به کمک داده‌های تاریخی به ویژه اطلاعات مربوط به نقش ایالات متحده در ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد سقوط لیبرال‌ها و گرایش سیاست نه شرقی نه غربی به سوی آرمان‌گرایی انقلابی را تبیین و ارزیابی نماید.^(۲۸) همچنین در این زمینه می‌توان از کتاب مارک.اچ. گازیورسکی با عنوان «سیاست خارجی آمریکا و شاه» نیز یاد کرد.

نگرش ژئوپلیتیک نسبت به سیاست نه شرقی نه غربی به کسانی تعلق دارد که تمایل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به سمت آرمانخواهی ایدئولوژیک را در چارچوب ویژگی‌های نسبتاً پایدار تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و روانشناختی تجزیه و تحلیل می‌کنند. مطابق دیدگاه اخیر پیش‌نظم جهانی اسلام در حقیقت پوششی است به منظور بازیابی و احیاء نقش برتر منطقه‌ای ایران در خلیج فارس یعنی نه شرقی نه غربی و ایدئولوژی انقلاب اسلامی به جمهوری اسلامی ایران کمک می‌کند تا در لوای شعارها و آرمانهای مذهبی جایگاه منطقه‌ای خود را تداوم نقش ژاندارمی خلیج فارس تحکیم و تثبیت نماید. گراهام فولر به عنوان یکی از مدافعان پر و پا قرص نگرش ژئوپلیتیک، در این رابطه می‌نویسد: «اگرچه سیاستهای روحانیت در صحنه داخلی مشخصاً اسلامی است، اما این سیاستها با مواضعی که یک حکومت ملی گرا / خلق‌گرا می‌تواند دنبال کند تفاوت شدیدی ندارد؛ بدگمانی عمیق نسبت به قدرتهای خارجی، ایفای نقشی نیرومند در خلیج فارس، نگرانی ژئوپلیتیک در مقابل اتحاد شوروی و عراق، خصومت نسبت به عربستان سعودی به عنوان یک رقیب، عدم تمایل به کنار گذاشتن «برگ شیعه» در صحنه سیاسی دنیای عرب، و تلاش به منظور تثبیت برتری ایران در منطقه. اگر ایران بخواهد نوعی سیاست رهبری و سرکردگی را در منطقه دنبال کند، به ایدئولوژی فراگیرتر نیاز دارد».^(۲۹) همچنین فولر علاوه بر ملاحظات ژئوپلیتیکی، ستیز و دشمنی شدید سیاست نه شرقی نه غربی با قدرتهای بزرگ را ناشی از نوعی احساس روانی «بیگانه ترسی ایرانی» (Persian Xenophobia) می‌داند. وی اذعان می‌کند: «سوءظن ایران نسبت به دنیای خارج و تأکید این کشور بر خودش به عنوان قربانی و چیزی که قدرتهای بزرگ، حسرت داشتندش را به دل دارند، باعث درونگرایی شدید این کشور و این احساس خودمدارانه شده است که ایران نقطه کانونی محاسبات جهانی است. قضایای بین‌المللی مرتباً به گونه‌ای تصویر شده‌اند که گویی آگاهانه علیه ایران یا اسلام جهت‌گیری کرده‌اند».^(۳۰)

رهیافت سوم تمایل سیاست خارجی جمهوری اسلامی به سوی پیش‌نظم جهانی اسلام (آرمان‌گرایی انقلابی) را براساس تقابل میان سنت و مدرنیسم تحلیل و ارزیابی می‌نماید. از این منظر روایت آرمان‌گرایانه نه شرقی نه

غربی به منزله واکنشی در مقابل معارضة جویی تمام عیار تمدن غرب محسوب می شود. مطابق دیدگاه مبتنی بر تقابل سنت و مدرنیسم در واقع سیاست مدرنیزاسیون رژیم پهلوی که با الهام از اصول فکری و الگوی اجتماعی غرب طراحی شده و حمایت دول قدرتمند غربی من جمله ایالات متحده و بریتانیا را با خود به همراه داشت عمداً با تضعیف موارث کهن فرهنگی - تاریخی، تخریب سنتها و بنیانهای مذهبی، گسترش فساد اجتماعی، و رواج انحطاط اخلاقی در جامعه باعث گردید تا نه شرقی نه غربی همچون اعتراضی خصمانه و انتقادی بنیادی علیه کلیت مدرنیسم سبک غربی و دلباختگان داخلی و مشوقان خارجی آن تجلی نماید.^(۳۱)

حذف لیبرالهای ملی گرا و غلبه نیروهای مکتبی در سالهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی ایران را نیز بایستی از همین زاویه نگرست. به نظر اینان روشهای آرام و مسالمت آمیز لیبرالها تاب و توان لازم برای مقاومت در مقابل طوفانهای انقلابی را نداشت. این در حالی بود که نیروهای مکتبی موفق شدند با ارائه تفسیری رادیکال از دگرترین سیاست خارجی امام خمینی و دیدگاهش پیرامون نظام بین الملل ابتکار عمل را به دست گرفته و حمایت مؤثری را به سوی خویش جلب نمایند. از این منظر بحران گروگانگیری به مثابه اقدامی نگرسته می شود که نوعی تسویه حساب با لیبرالهای ملی گرا و حذف آنان از صحنه قدرت سیاسی کشور را هدف قرار داده بود.^(۳۲)

۳- نگرش عمل گرایانه نسبت به سیاست نه شرقی نه غربی

آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۷ طی سخنانی اظهار داشتند: «ما نباید اجازه دهیم که دشمن در دنیا بتواند ما را به عنوان جنگ طلب و صدام را به عنوان صلح جو معرفی کند. خطبا و مسئولان تبلیغاتی ضمن تأکید بر ادامه نبرد تا پیروزی باید مواظب باشند تا از این طرفند استکبار جهانی جلوگیری کنند.... سابقاً روش ناصحیحی بود که ما برای دشمنان دشمن درست می کردیم. یعنی کشورهایی که می توانستند بی تفاوت باشند آنها را روبروی خود در حال عداوت قرار دادیم یا حداقل

دیدگاه چهارم یعنی شیوه مبتنی بر تحلیل وضعیت انقلابی بیشتر مایل است تا با تلقی بنیش نظم جهانی اسلام یا آرمان گرایی انقلابی به منزله حرکتی به سوی افراط گرایی و رادیکالیسم آن را در چارچوب جو سیاسی حاکم در سالهای نخست پیروزی انقلاب و منازعه قدرت میان گروههای انقلابی مختلف تحلیل و بررسی کند. مطابق رهیافت حاضر در شرایط انقلابی توفیق رفیق کسانی خواهد بود که انقلابی تر از همه عمل نمایند. بنابراین ناتوانی لیبرالهای میانه رو در اتخاذ شیوه های رادیکال عمل سیاسی فقدان برخورداری از قاطعیت انقلابی همواره به حذف آنان منجر می شود. بر همین اساس عده ای از محققین معتقدند

کاری برای جذب آنان نمی کردیم.... [در آینده] سیاست خارجی ما به گونه ای خواهد بود که بی جهت میدان در اختیار دشمن قرار نگیرد. خیلی از دولتها هستند که می توانند بی تفاوت باشند که ارتجاع یا عراق آن کشورها را جذب کرده اند و اکنون وزارت امور خارجه مأمور است در این مرحله این راه صحیح را دنبال کند».^(۳۳)

اتخاذ و اعلان پاره ای مواضع و اظهارات شبیه سخنان فوق الذکر در سالهای مشرف به خاتمه جنگ تحمیلی برخی مقامات و مسئولین کشور، بسیاری را بر آن داشت تا از شکل گیری تعبیر تازه ای در خصوص اصل «نه شرقی نه غربی» و نهایتاً شروع مرحله جدیدی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران سخن بگویند، که اصطلاحاً گرایش عمل گرایانه (پراگماتیک) نام گرفته است. با آنکه برخی محققین

با این حال وجود پاره ای اختلاف نظرها میان عمل گرایان و آرمان گرایان انقلابی راجع به مسائلی نظیر شیوه صدور انقلاب، هویت ملی ایران، و نحوه رفتار با نظام بین الملل حاکم حائز اهمیت است. در حالی که آرمان گراها حمایت معنوی و مادی از جنبشهای اسلامی و نهضت های آزادی بخش در مناطق مختلف جهان را بهترین روش صدور انقلاب فرض می کنند عمل گرایان بر پرداختن به داخل و ارائه نمونه ای سرمشق و متعالی از جامعه ایده آل اسلامی اصرار می ورزند. حامیان نظم جهانی اسلام تعارض با نظام بین المللی کنونی را اجتناب ناپذیر قلمداد نموده و در شرایط فعلی به دنبال استقرار نظم

کوشیده اند تا تفاوت فاحشی میان دوره ی جدید و مرحله پیش از آن قائل شوند بایستی اذعان نمود که در حقیقت تمایل به سوی عمل گرایی نه در جهت مخالف «بینش آرمانی نظم جهانی اسلام» بلکه در تداوم آن صورت گرفته است. روایت پراگماتیستی سیاست نه شرقی نه غربی چشم انداز تازه ای است از بینش مذکور که می خواهد ضمن تعدیل آن میان آرمانهای دورنگرانه ایدئولوژیک و واقعیت های جدید سیاسی آشتی و سازش برقرار کند.^(۳۴) تفاوت های میان عمل گرایی و آرمان گرایی انقلابی عمدتاً در روشها و شیوه های اجرایی و

آرمانی اسلام در جهان می‌باشند در حالی که نگرش پراگماتیک همزیستی مسالمت‌آمیز را توصیه کرده و با دفاع از زمینه‌سازی تدریجی در راستای ایجاد یک نظم جهانی مبتنی بر ارزشهای اسلامی، تحقق کامل و نهایی آن را به آینده موکول می‌کند.^(۳۶) بالاخره در نزد انقلابیون عمل گرا وزن «ایرانی بودن» و «اسلامی بودن» در تشکیل هویت ملی جامعه ایران نسبتاً متعادل و متوازن است در حالی که آرمان‌گرایان صبغه ملی و ایرانی را تحت الشعاع وجهه اسلامی و دینی قرار می‌دهند.^(۳۷)

با تمام این اوصاف هرگز نمی‌توان تقسیم و تمایز قاطعی میان آرمان‌گرایان و عمل‌گرایان انقلابی قائل شد چرا که یک عمل‌گرا ممکن است در برخی موارد آرمان‌گرا و یک آرمان‌گرا در پاره‌ای موضوعها عمل‌گرایانه عمل نمایند. این امر از ماهیت سیاست خارجی ایران انقلابی نشأت می‌گیرد که نه خطی است و نه دیالکتیکی بلکه بیشتر متحول و پویا است.^(۳۸)

عمده‌ترین شاخصه‌های گرایش پراگماتیک در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که براساس تعبیری عمل‌گرایانه از نه شرقی نه غربی استوار است می‌توان در قالب موارد ذیل خلاصه نمود:

- ۱- تأکید بر همزیستی مسالمت‌آمیز و اجتناب از کنشهای خصمانه و تعارضی علیه سیستم بین‌المللی موجود علی‌رغم نارضایتی و انتقاد بنیادی نسبت به مبانی آن؛
- ۲- توجه و احترام به هنجارهای رفتار دیپلماتیک.

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که بر اساس موازین حقوق بین‌الملل و توسط سازمان ملل متحد صادر شده بود نمونه بارز این ویژگی عمل‌گرایان انقلابی محسوب می‌شود؛

۳- اهمیت دادن به نقش سازمانهای بین‌المللی و مجامع جهانی و تشویق کشورهای جهان سوم به استفاده از این اهرمها جهت دفاع از منافع و علائق خویش؛

۴- تلاش برای متوازن سازی و تلفیق ایدئولوژی و منافع ملی در ترکیب عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی کشور؛

۵- تمایل به جلب منابع، امکانات و سرمایه‌گذاریهای خارجی و بین‌المللی جهت مشارکت در فعالیتهای اقتصادی داخلی و طرحهای صنعتی (مناطق آزاد تجاری و اخذ وام از مؤسسات بین‌الملل)؛

۶- تأکید بر ساختن کشوری پیشرفته و مرفه و ارائه الگویی آرمانی از یک جامعه اسلامی به عنوان مناسب‌ترین طریقه صدور انقلاب. در واقع عمل‌گراها با به کارگیری شیوه‌های قهرآمیز برای صدور انقلاب مخالف بوده و آن را با سازندگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخلی جهت معرفی انقلاب جایگزین می‌سازند؛

۷- مدنظر داشتن خصایص ژئوپلیتیکی کشور و کوشش فعالانه برای احیاء و تحکیم نقش ایران به عنوان یک قدرت برتر منطقه‌ای به‌ویژه با توجه به فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور یک منطقه ژئوپلیتیک جدید در مرزهای شمالی ایران؛ و

باشند که با ما خلاف رفتار کرده باشند و بخواهند به ما ظلم بکنند، تحمیل بکنند، سلطه جویی بکنند بر ما، که با آنها مخالف هستیم».^(۴۱)

در پاسخ به این سؤال که چرا سیاست نه شرقی نه غربی در مقطع پایان جنگ و به ویژه پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ با سرعت بیشتری به سمت عمل گرایی معطوف شده است؟ می توان به مجموعه متنوعی از عوامل داخلی و خارجی اشاره نمود. عواملی نظیر درک تازه رهبران ایران از نظام بین الملل، بازنگری در اولویتهای اهداف سیاست نه شرقی نه غربی، الزامات و ضرورتهای اقتصادی، و تحولات حادثه در سیستم دوقطبی من جمله طرح تفکر نوین گورباچف از اسباب عمده تکوین مرحله جدید در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به شمار می روند:

الف) نگرش جدید رهبری ایران پیرامون سیستم بین المللی

با آنکه بنیان و طراحان سیاست نه شرقی نه غربی هیچ گاه به لحاظ تعارض با اصول و آرمانهای اسلامی بر ماهیت و مبانی نظم بین المللی موجود صحه نگذاشتند اما جهانی شدن فزاینده نظام دولت ملی باعث گردید تا از اواسط دهه ۱۳۶۰ رهبریت ایران با وقوف به این موضوع به تدریج در راستای همزیستی با نظام بین الملل موجود و پذیرش هنجارهای رفتاری آن حرکت نماید. افزایش و

۸) تلاش مستمر جهت بهبود مناسبات بین المللی و منطقه ای من جمله بازسازی و گسترش روابط سیاسی - اقتصادی با کشورهای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه از طریق به کارگیری وسیع دیپلماسی دوجانبه و بهره گیری از تمهیدات مبتنی بر چند جانبه گرایی.^(۳۹)

البته لازم به یادآوری است که گرایش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به سوی تعبیر عمل گرایانه نه شرقی نه غربی حرکتی ابتدا به ساکن یا چرخشی سریع و بنیادی در مواضع و انقطاعی اساسی از مرحله قبل نبوده است. بلکه زمینه های شکل گیری آن در دیدگاهها و بیاناتی که سالهای قبل از جانب رهبری انقلاب مطرح گردیده بود به خوبی ملاحظه می شود. چنان که امام خمینی طی یکی از نطقهای خویش در سال ۱۳۶۴ اعلام داشتند:

«ما نمی خواهیم در کشوری که از بقیه جهان منزوی شده زندگی کنیم. ایران امروزه نمی تواند این مسیر را در پیش گیرد. کشورها دیگر نمی توانند مرزهایشان را بر روی هم دیگر ببندند، این غیرمنطقی و غیرعقلایی است. امروزه جهان شبیه یک خانواده و یک شهر است. در مقتضیات کنونی جهان، ما نایستی منزوی باشیم»^(۴۰) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در جایی دیگر می گوید: «ما با همه ملتهای عالم می خواهیم دوست باشیم، با همه دولت عالم به حسب طبع اولی می خواهیم دوست باشیم. می خواهیم که روابط حسنه، با احترام متقابل نسبت به همه داشته باشیم، مگر اینکه دولتهایی

پیچیدگی روزافزون وابستگی متقابل اعضای جامعه بین‌المللی سیاستگذاران انقلابی ایران را متقاعد کرد که انزواگزینی در دنیایی این گونه نه به مصلحت است و نه مقدور خواهد بود.^(۴۲)

ب) بازاندیشی در سلسله مراتب اهداف سیاست نه شرقی نه غربی

تصمیم دولتمردان انقلابی ایران دایر بر صدور انقلاب به مناطق مختلف جهان ضمن برانگیختن سوءظن و تردید ابرقدرتها و پاره‌ای کشورهای دیگر من جمله دول منطقه خلیج فارس و خاورمیانه موجب تحمیل نوعی انزوای بین‌المللی و اعمال تنگناها و تضییقات فراوانی (به‌ویژه در تأمین مایحتاج ضروری مورد نیاز کشور) بر ایران شد. همین امر موجب گردید تا سیاستگذاران خارجی جمهوری اسلامی ایران درخصوص مسئله تراحم اهداف انقلاب اسلامی و ترتب اولویت آنها به تأمل و بازنگری بپردازند. محمدجواد لاریجانی در این زمینه می‌گوید: «مسئله اهداف و خواسته‌های جمهوری اسلامی درمورد سیاست خارجی‌اش از دو مقوله خارج نیست: صدور انقلاب اسلامی و یا رفع نیازهای جمهوری اسلامی. حال سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر احیاناً بین این دو هدف یعنی صدور انقلاب و رفع نیازهای جمهوری اسلامی تعارضی پیش آمد، کدام یک از این دو ارجحیت دارند؟ در پاسخ باید بگوییم مسیری که الان جمهوری اسلامی در آن قدم برمی‌دارد، با توجه به

رهنمودهای حضرت امام مدظله که در بیانات خویش ارائه فرموده‌اند، و نیز با استفاده از استفتائات خصوصی که از ایشان شده است، این است که در صورت پدید آمدن نوعی تعارض بین این دو مسئله، باید به رفع نیازهای جمهوری اسلامی توجه کرد. علتش هم این است که جمهوری اسلامی در حقیقت حکم «أم‌القری» را برای جهان اسلام دارد. این طور نیست که اگر اسلام در ایران توسعه یابد و به جلو برود و یا متوقف گردد این برای جهان اسلام هیچ تفاوتی نداشته باشد. خیر، مسلماً توفیق و موفقیت جمهوری اسلامی در عالم، بر توفیق و موفقیت کل اسلام در جهان تأثیر خواهد گذاشت و عدم توفیق آن نیز همین طور و مفهوم أم‌القری نیز همین است.»^(۴۳)

ج) الزامات و ضرورت‌های اقتصادی

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و استقرار آتش‌بس میان ایران و عراق در سال ۱۳۶۷ بلافاصله مسئله بازسازی پس از جنگ را مطرح ساخته و تجدید بنای اقتصاد ویران شده کشور به مرکز ثقل مشغولیت و مباحث اندیشمندان و سیاستگذاران جامعه مبدل گردید. این در حالی بود که به‌خاطر چند سال بی‌ثباتیهای ناشی از وضعیت انقلابی و هشت سال شرایط جنگی بسیاری از زیرساختهای تولیدی و تأسیسات صنعتی - اقتصادی کشور از میان رفته بود. بر همین اساس نظر به صرف بخش اعظمی از منابع و امکانات جامعه در اداره‌ی

امور جنگ این ضرورت مطرح شد که در راستای احیاء توان اقتصادی، روشهایی مناسب جهت تأمین منابع مالی و دانش فنی مورد نیاز امر بازسازی تمهید گردد. تلاش وسیع به منظور بازیابی برای کالاهای غیرنفتی، توسعه زمینه‌های همکاری اقتصادی و فنی با کشورهای مختلف، ایجاد مناطق آزاد تجاری برای جلب سرمایه‌گذاری خارجی، و استفاده از منابع مالی بین‌المللی در اجرای پروژه‌های عمرانی و اقتصادی از مهم‌ترین اقدامات و تدابیری است که به وسیله مجموعه تصمیم‌گیری کلان کشور در دوران بازسازی جهت رونق بخشیدن به اقتصاد جامعه اتخاذ شده است. به کارگیری روشهای پیش‌گفته به نوبه خود مستلزم بهبود و گسترش مناسبات بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران بوده است.^(۴) علاوه بر آن از آنجایی که وجود ثبات و امنیت همه‌جانبه پیش‌شرط تحقق برنامه‌ریزیهای توسعه‌ای و طرحهای بازسازی اقتصادی محسوب می‌شود بنابراین دستگاه رهبری جامعه به فراست دریافت که بایستی همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیز با جامعه بین‌المللی را پیشه خود ساخته و از حجم تعارضات و ستیزهای خود با سایر دولتها به ویژه دولتهای همجوار بکاهد.

۴- گفتگوی تمدنها: صورت‌بندی مجدد «نه شرقی نه غربی» یا بدیل آن؟

انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ و پیروزی سیدمحمد خاتمی بر رقیب اصلی خود علی‌اکبر ناطق‌نوری در حقیقت نقطه عطفی در سیر تحولات تاریخی جامعه ایرانی معاصر بود که تبعات و پیامدهای قابل توجهی را نیز برای سیاست خارجی کشور در پی داشت. خاتمی که با شعار جامعه مدنی و قانون‌گرایی در داخل و تنش‌زدایی در صحنه بین‌المللی به میدان مبارزات انتخاباتی وارد شده بود پس از

د) تفکر تازه گورباچف و دگرگونی نظام دوقطبی

به دنبال به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف در کاخ کرملین و اعلان اصول تازه وی

برگزیده شدن به عنوان رئیس جمهور دیدگاه گفتگوی تمدنها را به مثابه سرلوحه سیاست خارجی کشور مطرح نموده و به دفاع از آن پرداخت. طرح ایده گفتگوی تمدنها از سوی خاتمی در شرایطی صورت می گرفت که قبلاً متعاقب فروپاشی نظام دوقطبی و هویدا شدن ناکارآمدی و نابسندگی رهیافتهای نظری موجود درخصوص تحلیل منازعات بین المللی، ساموئل هانتینگتون، اندیشمند علوم سیاسی آمریکایی، در راستای ارائه نوعی پارادایم جانشین برای پارادایم غالب دوران جنگ سرد نظریه برخورد تمدنها را مطرح ساخته بود. بر همین اساس رهیافت گفتگوی تمدنها در نگاه نخست به مثابه پاسخی منتقدانه تلقی شد که در مقابل نظریه برخورد تمدنها مجال ظهور پیدا کرده بود. با این وجود، بایستی اذعان داشت که ایده مذکور بیش از هر چیز بازتاب نوعی تحول و جابجایی در گفتمان سیاسی مسلط بود که در حوزه سیاست خارجی نیز امکاناتی را جهت بازبینی پیامدهای سیاست نه شرقی، نه غربی و باز تفسیر آن به مقتضای بافت و زمینه تاریخی نو پدید، در هر دو سطح ملی و بین المللی، فراهم آورد.

با این حال ابهام درخصوص مقدمات و مبانی، تجویزها و پیامدهای ایده گفتگوی تمدنها سبب گردیده است تا دیدگاههای متفاوتی پیرامون اهمیت و نقش آن در تحول ویژگیهای محوری الگوی کنش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پدید آید. در حالی که

برخی محققین از گونه ای گسست الگویی خبر داده و شکل گیری یک الگوی کنش تازه در سیاست خارجی ایران را نوید می دهند، عده ای دیگر بر تداوم اصول و بنیادهای اصلی سیاست نه شرقی، نه غربی تأکید ورزیده و گفتگوی تمدنها را صرفاً بازسازی و صورت بندی مجدد سیاست مذکور بالحاظ شرایط و مقتضیات جدید داخلی و بین المللی قلمداد می نمایند. در واقع در نگاه اخیر آنچه پس از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ در صحنه سیاست ایران رخ داده است نوعی انتقال و دگرگونی درون پارادایمی و حک و اصلاح پاره ای گزاره های فرعی و ثانویه گفتمان سیاسی مسلط و به تبع آن برخی تغییرات محدود و کم دامنه در سیاست نه شرقی، نه غربی بوده است. این در حالی است که دیدگاه نخست از نوعی جابجایی پارادایمی و تغییر کامل گفتمانی از سویی و به موازات آن از گونه ای تحول بنیادی در الگوی کنش سیاست خارجی، از سوی دیگر دفاع می کند.

پژوهشگرانی که گفتگوی تمدنها را به مثابه نوعی انتقال الگویی تمام عیار در سیاست خارجی ایران تعبیر می نمایند، بر این باورند که متأثر از تحولات داخلی بیست ساله اخیر، به ویژه دوران موسوم به سازندگی، و همچنین تحت تأثیر فرایند جهانی شدن، گفتمان عمومی و سیاسی جدیدی در جامعه ایران شکل گرفته است که در قالب یک پروژه همه جانبه اجتماعی در تمام سطوح سیاست داخلی و خارجی نمود یافته و خاتمی آن را نمایندگی می کند. از این

منظر خط مشی داخلی و خارجی دولت خاتمی دوروی یک سکه به حساب می‌آیند که هر دو در ادراک تازه‌ای ریشه دارند که از بازنگری در نسبت میان سنت و تجدد، در چارچوب گفتمان جدید سیاسی، برآمده است. سنت نماد هویت تاریخی «ما» و بلکه عین آن است. در حالی که تجدد با محوریت تجربه تاریخی غرب غیریت یا «دیگری» ترسیم شده ماست. بنابراین شیوه فهم رابطه سنت و تجدد تأثیر قاطعی بر سیاست خارجی به جای خواهد گذاشت. چرا که در جامعه بین‌الملل کنونی، دولت ملی به عنوان رکن اساسی تشکیل دهنده این جامعه، خود از ثمرات تجدد غربی بوده و هر گونه جهت‌گیری در قبال چنین جامعه‌ای مسبوق به برداشتی است که از تجدد به عمل می‌آید. بر همین مبنا اعتراض بنیادی روایت رادیکال سیاست نه شرقی، نه غربی علیه نظم بین‌المللی موجود سازه اصلی آن، یعنی دولت ملی، و اصالت قائل شدن برای وفاداریهای عقیدتی فراملی از همین منبع سرچشمه می‌گیرد.

اندیشه گفتگوی تمدنها ضمن بازنگری در نسبت سنت و تجدد و به‌ویژه ارائه گونه‌ای تفسیر و فهم تازه راجع به تجربه تاریخی مدرنیته غربی بر آن است تا علاوه بر تصدیق جامعه بین‌الملل کنونی و مؤلفه‌های آن، از امکانات و فرصتهایش برای ارتقاء منافع ملی کشور بهره‌مند شود. این تلاش در عین حال جریان مکملی محسوب می‌شود که می‌تواند به پیشبرد برنامه توسعه سیاسی و استقرار و تحکیم

نهادهای و تأسیسات جامعه مدنی در داخل کمک نماید. در همین راستا روح‌الله رضوانی از پژوهشگران برجسته و بنام سیاست خارجی ایران معتقد است که در حقیقت سیاست خارجی خاتمی تجلی و تظاهری است از پیوند مفهوم دموکراسی در داخل و آشتی با خارج. به زعم وی خاتمی نظریه برخورد تمدنها را رد می‌کند و از اصل گفتگوی بین مذاهب، فرهنگها و ملتها استقبال می‌نماید، همچنان که مفاهمه و مدارا بین گروههای داخلی و پرهیز از خشونت را ترغیب می‌کند. رضوانی که بیشتر با حامیان تحول پارادایمی، در گفتمان سیاسی مسلط جمهوری اسلامی ایران، همدلی نشان می‌دهد تأکید می‌نماید که جهان‌بینی در حقیقت صلح‌آمیز خاتمی و تعهدش به دموکراسی نشان می‌دهد که او در تلاش تعقیب یک سیاست خارجی است که با مفهوم «صلح‌جویی آزادمنشانه تحت هدایت ولی فقیه» مشخص می‌شود، بر مبنای این حکم کلی که در نظام بین‌الملل دموکراسیها نسبت به حکومتهای استبدادی با تفاهم جمعی و مسالمت بیشتری رفتار می‌کنند. نتیجه سخن آنکه از این منظر خاتمی نه تنها در صدد ایجاد یک نظم جهانی اسلامی از طریق براندازی نظام بین‌الملل کنونی (آن گونه که مطلوب قرائت رادیکال نه شرقی، نه غربی بود) نیست بلکه لوازم آن را پذیرفته و مایل است تا در درون آن همچون شریکی هم‌طراز و هم‌سان با دیگران به گفتگو بنشیند. خاتمی نه تنها به دولت ملی و وفاداریها

و منافع معطوف به آن را ارج می‌نهد، بلکه همچنین وحدت جهان اسلام را نه به منزله منبعی برای ایجاد تعهدات ایدئولوژیک و اتخاذ سیاستهای استراتژیک بلکه سمبلی از یک هویت فرهنگی و تاریخی گسترده‌تر می‌نگرد. گروه دیگری از محققین امور ایران، سیاست خارجی خاتمی را تداوم سیاست نه شرقی، نه غربی، به‌ویژه قرائت عمل‌گرایانه آن تلقی نموده و نماد بارز آن، گفتگوی تمدن‌ها را، تحولی درون‌گفتمانی و تلاش برای بازسازی و صورت‌بندی مجدد نه شرقی نه غربی به حساب می‌آورند. از این دیدگاه خاتمی با تفتن به مقتضیات و شرایط نوین داخلی و جهانی بر آن شده است تا ضمن فراهم‌سازی امکان انطباق و سازگاری نظام سیاسی کشور، آن را از انزوای بین‌المللی خارج کند. علی‌رغم آنکه خاتمی با تعبیر شعار «نه شرقی، نه غربی» به اصل عدم‌پذیرش سلطه خارجی نوعی سیاست واقع‌بینانه (Realpolitik) را درپیش می‌گیرد اما با توجه به ویژگیهای ساختاری جمهوری اسلامی ایران همچنان وفاداری و تعهد خود به آرمانهای بین‌الملل‌گرایانه انقلاب اسلامی را حفظ می‌نماید. بنابراین خاتمی نیز ضرورتاً به موجب گرایش‌های عقیدتی و دینی خویش اساس جامعه بین‌المللی کنونی و عنصر اصلی آن، یعنی دولت ملی، را قابل قبول نمی‌داند، بلکه صرفاً به دلیل مهیا نبودن شرایط تحقق یک نظم آرمانی اسلامی در صحنه جهانی آن را موقتاً ابراز و اعلام نمی‌نماید.

برخی از طرفداران دیدگاه اخیر معتقدند که جمهوری اسلامی ایران از هویتی دوگانه برخوردار است که همین دوگانگی زمینه قرائتهای متفاوت از اصل نه شرقی نه غربی را میسر می‌کند. در حالی که «جمهوری اسلامی» مبین آرمانهای دورنگرانه ایدئولوژیک و وفاداریهای عقیدتی است که سازگاری چندانی با بنیان نظام بین‌الملل کنونی ندارد، مؤلفه «ایران» به واقعیتهای ژئوپلیتیک و یک واحد سرزمینی و دولت ملی خاص اشاره می‌کند که مرزها و محدودیتهایی را بر بین‌الملل‌گرایی ایدئولوژیک اعمال می‌نماید. از سوی دیگر جمهوری اسلامی محصول یک انقلاب فراگیر سیاسی است که الزامات ناشی از آن تأثیرات بسیار حائز اهمیت برای سیاست خارجی به بار آورده است. در سالهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی نظیر سایر حکومتهای انقلابی شرایط حاکم به شکل‌گیری قرائتی رادیکال و آرمان‌گرایانه از سیاست نه شرقی نه غربی، فرصت می‌داد، در حالی که دوران پس از جنگ مقتضای نوعی برداشت عمل‌گرایانه بود. به عبارت دیگر در اوان تأسیس جمهوری اسلامی ایران، مؤلفه «جمهوری اسلامی» عنصر غالب در شکل‌دهی به گفتمان محوری سیاست خارجی بود، در حالی که در سالهای پس از جنگ مؤلفه «ایران» از تعیین‌کنندگی بیشتری برخوردار شد. در همین راستا گفتگوی تمدن‌ها نیز چیزی جز تعمیق ناسیونالیسم پراگماتیک ناشی از ضرورتهای ژئوپلیتیک دولت ملی و

تسریع فرایند اجتماعی شدن و هنجارپذیری جمهوری اسلامی ایران در چارچوب جامعه بین‌المللی نیست. به سخن دیگر روندهای یاد شده نه از بازنگری در مبانی فکری و رها ساختن تعهدات عقیدتی بلکه از درک الزامات بین‌المللی جدید نشأت گرفته و بایستی به منزله نوعی تغییر تاکتیکی به شمار آید.^(۴۵) چنین وضعیتی برخی پژوهشگران امور ایران را بر آن داشته است تا از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی دوره ریاست جمهوری خاتمی تحت عنوان سیاست «معمایی» یا سیاست گیج‌کننده و ابهام‌آلود یاد کنند.^(۴۶)

فرجام

آنچنان که مشاهده شد، الگوی کنش سیاست خارجی ج.ا. ایران در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، متأثر از جابجاییهای میان

گفتمانی و پویاییهای درون گفتمانی، دستخوش تغییراتی اساسی شده است. نخست، نوعی جابجایی اساسی صورت گرفت و تحت تأثیر گفتمان انقلابی، الگوی کنش از گرایش به اتحاد و ائتلاف با غرب به الگوی نه شرقی نه غربی تبدیل گردید. سپس، در چارچوب گفتمان انقلابی، گفتمان مدرنیسم مذهبی جای خود را به گفتمان آرمانگرایی انقلابی داد. پس از آن، تحولات گفتمانی سوییهای درونی یافته و منطبق با بازنگری و بازخوانی گزاره‌های آن گفتمان کلان، برداشتهای مختلفی چون عملگرایی و اصلاح‌گرایی مطرح شد. درواقع، این رویکردها

در چارچوب گفتمان کلان انقلاب اسلامی بوده و کمتر اصول مسلم آن را به چالش طلبیده‌اند. به بیان بهتر، در تمام مراحل مذکور، مناظرات جاری درخصوص سیاست نه شرقی، نه غربی بازتابی از یک مناظره فراگیرتر در متن گفتمان سیاسی مسلط جامعه بوده است. متأثر از مباحثات گفتمانی سیاسی جامعه، به ویژه مباحثه سنت و مدرنیسم، مقوله‌هایی چون ماهیت نظام بین‌الملل، وفاداریهای عقیدتی فراملی، واصلات دولت ملی مورد بحث بوده و مرزهای سازنده هویت و بیگانه که نقشی اساسی در شکل‌دهی به جهت‌گیریهای سیاست خارجی ج.ا. ایران داشته است بر اساس نحوه ادراک و تفسیر مقوله‌های مذکور ترسیم شده‌اند.

پانوشته‌ها

- 1- Mehdi Mozaffari, "Revolutionary, Thermidorian and Engmatic Foreign Policy: President Khatami and The "Fear of the Wave", *International Relations*, Vol. XIV, N. 5, August 1999, pp. 9-28.
- 2- Fred Halliday, *Rethinking International Relations*, (London: Maemillan, 1994) ch.8.
- 3- Henrik Larsen, *Foreign Policy and Discoures Analysis*, (London: Routledye, 1997) pp. 11-29.
- 4- Ramazani R.K.(ed), *Iran's Revolution: The Search For Consensus*, (Washington D.C: Middle East Institute, 1990) pp. 50-51.

۵- مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، (بی‌جا: ناشر نیوسنده، ۱۳۶۳) صص ۱۰۵-۱۰۴.

Cheryl Benard and Izalmay Khalilzad, *Ibid*, pp, 180-181.

- ۲۷- جیمز بیل، همان، صص ۴۸۴-۴۴۰.
 ۲۸- مارک گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱).
 ۲۹- گراهام فولر، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس منیر، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳) ص ۳۰۹.
 ۳۰- همان، ص ۲۹۲.
 ۳۱- باری روبین، همان، ص ۱۹۳.

32- Keddie Nikki and Mark Gasiorowski, *Ibid*, pp. 14-15.

۳۳- روزنامه کیهان، یکشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۶۷، سخنان حجة الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی.

34- Efraim Karsh, *The Iran/Iraq War: Impact and Implications*, (London: The Macmillan Press, 1989) p.55.

35- R.K. Ramazani, *Iran's Revolution: The Search For Consensus*, p.59.

36- Cheryl Benard and Izalmay Khalilzad, *Ibid*, p.149.

37- R.K. Ramazani, *Iran's Revolution: The Search For Consensus*, *Ibid*, p.59.

38- *Ibid*, p.60.

39- Anoushiravan Ehteshami, *Ibid*, pp. 131-165.

۴۰- مرکز اسناد و مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، صحیفه نور (جلد نوزدهم)، (تهران: مرکز اسناد و مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، وزارت ارشاد، ۱۳۶۵)، بیانات امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۶۴.

۴۱- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، همان، ص ۴۰۹.

42- Anoushiravan Ehteshami, *Ibid*, p.160.

۴۳- علی اکبر ولایتی و دیگران، مقولاتی در سیاست خارجی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۴) صص ۱۱۶-۱۱۵.
 ۴۴- ادموند هرزیگ، همان، صص ۱۶-۱۵.

45- Do Waxman, "The Islamic Republic of Iran: Between Revolution and Realpolitik", *Conflict Studies*, 1988, vol, 308, Research Institute for The study of Conflict and Terrorism.

46- Mehdi Moazffari, *op.cit.*

۶- همان، ص ۱۱۱.

7- R.K. Ramazani, *Ibid*, pp 51-53.

۸- باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، (تهران: انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳) ص ۲۱۰.

9- R.K. Ramazani, *Ibid*, p 51.

10- *Ibid*, p 52.

۱۱- مهدی بازرگان، همان، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۱۲- جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، (تهران: نشر کوبه، ۱۳۷۴) صص ۴۵۳-۴۴۹.

۱۳- همان، صص ۴۸۴.

14- Cheryl Benard and Izalmay Khalilzad, *The Government of God: Iran's Islamic Republic*, (New York: Columbia University Press, 1984) p 147.

15- R.K. Ramazani, *Revolutionary Iran*, (Johnes Hopkins Press, 1988) pp 20-22.

۱۶- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، آیین انقلاب اسلامی، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴) صص ۳۹۹.

17- Cheryl Benard and Izalmay Khalilzad, *The Government of God: Iran's Islamic Republic*, (New York: Columbia University Press, 1984) pp. 149-150.

18- Anoushiravan Ehteshami, *After Khomeini: The Iranian Second Republic*, (London: Routledye, 1995) p 131.

19- Cheryl Benard and Izalmay Khalilzad, *Ibid*, p 152.

۲۰- ادموند هرزیگ، ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه ۱۳۷۵)، ص ۱۰.

۲۱- ایرج جمشیدی (ترجمه و گردآوری)، مصاحبه با امام، (تهران: انتشارات پیشگام، بی تا).

22- Keddie, Nikki and Mark Gasiorowski, *Nither East Nor West*, (New Haven: Yale University Press, 1990), p 20.

23- *Ibid*, p 21.

۲۴- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، همان، ص ۳۹۱.

۲۵- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، همان، ص ۴۲۷.

26- R.K. Ramazani, *Iran's Revolution: The Search For Consensus*, *Ibid*, p. 58; and